



## نگرشی کوتاه به آموزش و آموزگاری در ایران باستان

(بازتاب‌های آن از «گاهان» تا «شاهنامه» و دیگر متن‌های فارسی دری)

### جلیل دوستخواه

پیشکش به یار همیشه مهرورز و ایران‌شناس، نستوه، دکتر توح بارسی

"آموزش و آموزگاری"، در همه بخش‌های ادب و فرهنگ باستانی ایرانیان، کلیدواژه‌هایی بسیار مهم به‌شمار می‌آمدند و مردم در جامعه آن روزگاران، دست‌اندرکاران این امر را دارای ارج و پایگاه والا و ویژه‌ای می‌شناختند. زرتشت، کهن‌ترین اندیشه‌ورز ایرانی که می‌شناسیم، همواره خود را یک آموزگار می‌خواند و درگاهان، سرودهای جاودانه‌اش، پیوسته سخن از آموزش و آموزگار به میان می‌آورد و آهواره‌مزدا- نماد آرمانی خرد و اندیشه برتر - را بزرگ‌ترین آموزگار می‌شناسد و همواره از او یاری می‌جوید تا دانستی‌های جهان و زندگی را به آدمیان بیاموزد و آنان را از رازواره‌های هستی، بی‌گهانند. سرتاسر گاهان او، سرشار از این درون‌مایه است. همواره خرد ورزیدن، اندیشیدن، شک کردن، پرسیدن و پاسخ‌جستن، به پویایی و رفتن دل سپردن و از ایستایی و رسیدن، روی گردانیدن، درون‌مایه همه سرودهای دلاویز اوست. او در هیچ‌یک از اندرز- سرودهایش از یقین و بی‌چون و چرایی و جزم‌باوری و "این است و جز این نیست" سخنی به میان نمی‌آورد. کوتاه سخن این که او "اندیشه و خرد" و "پژوهش" را جای‌گزین "باور" و "ایمان" می‌خواهد و همواره مردمان را به اندیشیدن، پرسیدن و آموختن، فرامی‌خواند.

در ادب فارسی میانه (پهلوی) نیز - که دنباله تاریخی و فرهنگی آموزش‌های گاهانی به‌شمار می‌آید - با همین رویکرد، روبه‌رو می‌شویم. از جمله در متن پهلوی دینکرد، کتاب نهم آمده‌است:

«آموزگاران باید مردانی سالمند و خوش کردار، به‌دور از هواهای مادی، خرسند (قانع)، بُردبار، پاکیزه و دارای توان پرورشی باشند. دریابنده و زیرک باشند و با شاگردان خود، رابطه‌ای شورمند و مهربان داشته‌باشند.»

...بازتاب شکوهمند این بانگ دلاویز باستانی را در بلندترین چکاد فرهنگ و ادب فارسی، شاهنامه فردوسی نیز می‌شنویم. استاد توس هم در سرتاسر حماسه ارجمندش، هیچ فرصتی را برای ستایش از آموزش و آموزگاری فرو نمی‌گذارد و از همان نخستین بیت دیباجه: "به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر، اندیشه برنگذرد" تا تمام بخش‌های متن منظومه، همواره

ریکپ

پری وی در با کلاه و کمر

بر و بر زنیار و سگ و کبوتر

کر و دستان زین پیشگاه

وزان کج ز شمر و شاه

یکی خرویی اسپرود و کمر

دو صد شتر و پای کبوتر



ندارد درین از بی تاج و کج  
تقوالت بلاش از صد کند  
از ایران توران کی کند  
چو درین کرد هستر شاه را  
پس سیرتم اندر ما ند سپاه  
بنشیند که از جای می کتم

چنین گشت کین به یگر گریخ  
ز سیرتم می گو به سینه بند  
چنان خاست کمان به کس سپه  
ز سیرتم زو بست آن اهر  
بدان که از نجس بود زدم گاه  
سعد خرد آتشش اندر زدم

و به بر روان سیاوش در  
بر اور دان که به سیرتم به  
ز کار سیاوش گشت او بنیاد  
سعد کاسه زود آتشش ز زون  
بر او خشن که کلازنت

از اید شوم تا سو کج که زود  
سپه دار سالار توران سپاه  
که نامی چشبر زود کاه و شاه  
دلیری زار ایلایه شدن  
بش که کلازنت این شکار دست

●● بازتاب شکوهمندی این بانگِ دلاویزِ باستانی را در بلندترین چکادِ فرهنگ و ادبِ فارسی، شاهنامه‌فردوسی نیز می‌شنویم. استادِ توس هم در سرتاسرِ حماسه‌آرجمندش، هیچ فرصتی را برای ستایش از آموزش و آموزگاری فرو نمی‌گذارد و از همان نخستین بیتِ دیباچه: "به نام خداوندِ جان و خرد / کزین برتر، اندیشه برنگذرد" تا تمام بخش‌های متن منظومه، همواره بر این روی‌کردِ بنیادین تأکید می‌ورزد و آدمیان را از پایان‌ناپذیریِ دانش می‌آگاهاند ●●

به دانش ز داندگان راه جوی  
به گیتی بیوی و به هرکس بگوی  
ز هر دانشی چون سخن بشنوی  
ز آموختن یک زمان نغوی  
چو دیدار یابی به شاخِ سخن  
بدانی که دانش نیاید به بن...

بر این روی‌کردِ بنیادین تأکید می‌ورزد و آدمیان را از پایان‌ناپذیریِ دانش می‌آگاهاند و بر بایستگیِ بویایی و جویاییِ همیشگی در کار اندیشیدن، خرد ورزیدن و آموختن و سزاواریِ رساندن دانش به هرکس در سرتاسرِ گیتی، تأکید می‌ورزد. از آن جمله است:

"... توانا بود هر که دانا بود  
ز دانش، دل پیر بُرنا بود..."

"... اگر جان همی خواهی افروختن  
زمانی میاسای از آموختن  
چو گویی که فام (وام) خرد تو ختم  
همه هرچه بایستیم، آموختیم  
یکی نغز بازی کند روزگار  
که بنشاندت پیش آموزگار..."

"... کنون ای خردمند، ارج خرد  
بدین جایگه گفتن، اندر خورد  
خرد بهتر از هرچه ایزد داد  
ستایش خرد را به از راه داد  
خرد رهنمای و خرد دل‌گشای  
خرد دست‌گیرد به هر دو سرای  
ازو شادمانی و زویت غمی‌ست  
و زویت فرونی و زویت کمی‌ست  
خرد تیره و مرد روشن‌روان  
نیاشد همی شادمان یک‌زمان  
کسی کو خرد را ندارد ز پیش  
دلش گردد از کرده خویش، ریش  
هشیوار دیوانه خواند ورا  
همان، خویش، بیگانه داند ورا  
ازویی به هر دو سرای، ارجمند  
گسسته خرد، پای دارد به بند  
خرد چشم‌جان است چون بنگری  
که بی‌چشم، شادان جهان نسیری  
نخست آفرینش، خرد را شناس  
نگهبان جان‌ست و آن سه پاس  
سه پاس تو چشم‌است و گوش‌وزبان  
کزین سه بود نیک و بد بی‌گمان  
خرد را و جان را که یازد ستود  
و گر من ستایم، که یازد شنود

و ده‌ها نمونه دیگر از این دست، در سرتاسر شاهنامه که همه بازتاب آموزه کهن ایرانی در زمینه بایستگی آموزش و پرورش همیشگی و نسبی بودن توانایی هرکس در دانش‌اندوزی است و گفتار گوهرین فرزانه باستانی‌مان بزرگمهر بختگان را فرایاد می‌آورد:

"همه چیز را همگان دانند و همگان، هنوز از مادر نزاده‌اند!"  
از شاهنامه (نزدیکترین و فراگیرترین بازتاب ادب و فرهنگ باستانی‌مان در ادب فارسی دری) که بگذریم، دیگر گنجینه‌های ادب و فرهنگ ما در هزاره اخیر نیز از آن گوهران شب‌چراغ و فروزه‌های اندیشه و خرد و فرهنگ نیاکان دیرینه، تهی نیست و با اندکی ژرف‌نگری و باریک‌بینی، نشانه‌های آشکار آنها را - به پیروی از گفتار شکوهمند و والای حکیم توس - در نوشته‌ها و سروده‌های کسانی همچون طبری، بلعمی، رودکی، نظام الملک، بیهقی، بیرونی، پورسینا، خیام، فخرالدین اسعد گرگانی، نظامی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ و دیگران می‌بینیم و با ژرف‌نگری در آنها، سرچشمه سرچشمه‌ها را بازمی‌شناسیم. جای بحث دور و دراز و به دست دادن نمونه‌ها، در این گفتار کوتاه نیست و راه پژوهش در این راستا، بر هر جوینده پوینده‌ای گشوده‌است.